بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خدای بخشنده   بدانکه آورده اند روزی

نوشیروان عادل

بزرجمهر را گوید که وزیر او بود طلب کرد و فرمود

که برای من کتابی بساز که بزرگ و خورد و جوانان

و مشکل خانه که در جهان آشکار آید و در جهان آن را ره

نماید و قبول نهاد کردد و از پس او کار بماند

ارسطاطالیس استاد

بموجب درخواست بزرجمهر در بیان یک هفته تیار

ساخت و

ظفرنامه

نام نهاده پیش نوشیروان عادل برد چون پادشاه

مطالعه کرد آنرا پسندیده افتاد و فرمود این کتاب را

باب زر بنویسند و هر روز مطالعه میکرد و آن

عزیز میداشت آغاز سوال بزرجمهر از استاد

ادا
ب

JAMIA HAMDARD
CENTRAL LIBRARY NEW DELHI
ACC No. 2789
Date

اول پرسید از خدا چه باید درخواست گفت
خیریت و تندرستی و ایمنی پرسید نیکوکی
چیست گفت تعظیم امر او و شفقت
بر خلق خدا پرسید زندگانی به چه باید کرد گفت
به تحصیل علم و بخوشنودی خلق پرسید
علم چه بر دهد گفت اگر که باشند مه گردد
و اگر مه باشند [illegible] گردد پرسید در حق چه
کس نیکی باید کرد گفت در حق پدر و مادر
پرسید مشورت با که باید کرد گفت
مردم دانا پرسید دانا کرا گویند گفت
آنکه اندک گوید بسیار بشنود پرسید
کدام مجلس سخن گوید گفت تا که نپرسند
نگوید و سخن باید شنید پرسید ناقص کرا
گویند و ناکس کرا گویند گفت
بسیار خوار را پرسید مرد را از جان چه بهتر
گفت دین دار را دین و بی دین را درم

پرسید کدام سخن براست باشد و دروغ نماید
گفت بیان زور و جوانی در پیری و خویش
تونگری در فقیری پرسید فرزند ناخلف
بچه ماند گفت بانچه انگشت ششم اگر ببرند
درد کند پرسید یار چگونه شناخته شود
گفت از حاجت چو راست آید پرسید زن
بچه ضبط باشد گفت از دو هشت پرسید
فرزند ناخلف بچه ماند گفت اگر ببرند درد
کند اگر بگذارند عیب بود پرسید محبت
از چه دور شود گفت از قرض خواستن پرسید
آب چگونه باید نوشید گفت اندک
اندک نه بسیار پرسید طعام چگونه باید خورد
گفت باشتها باقی ولیکن پرسید
تندرستی از چه خیزد گفت از سه چیز
جامه پاک و صاف و نرم پوشیدن

و بوی خوش شمیدن

شمردن و دیدار دوستان دیدن ؛
پرسید از صحبت چه فایده گفت اثر آن
پرسید تعظیم مهمان چیست گفت تازه
روئی پرسید مهمان را مهمانی چیست
گفت اول سلام بعد از آن کلام
پرسید از آمدن مهمان چه کنند گفت اول
استقبال بعد [illegible] رسانیدن تا دروازه
پرسید قابل کرا گویند گفت عاقل و
اهل معنی را پرسید کامل کرا گویند
گفت مرد پخته با علم و تمیز پرسید
کدام چیز بر مردمان حقیر نیست گفت از
خود سخن گفتن پرسید چون از دوست
ناشایستگی پدید آید چگونه از وی
محبت باید برید گفت از سه چیز
بخانه او کم رفتن و از احوالش کم پرسیدن ؛

وازو حاجت خواستن برسید کدام چیز
است که مردمان میخواهند و کسی انرا
همگی نیافته گفت تندرستی و راستی
و شادی و دولت برسید بهتر از زندگی
و بدتر از موت چیست گفت بهتر از زندگی
نیکنامی و بدتر از موت بدنامی برسید
چه سازیم که محتاج طبیب نباشیم گفت کم
خوردن و کم خفتن و کم گفتن برسید با خدا
گرویدن چگونه باید کرد گفت با سه
گروه اول با خداوند جاه دوم با خداوند
حسب سوم با خداوند نسب برسید کسیکه
در مجلس پادشاه اید او را چه واجب اید گفت
سه چیز اول انکه چون در اید او را راه
دهی دوم بنشیند روی بسوی او کنی سوم
چون سخن گوید بشنوی برسید چند چیز است

۲۰۱۲
۱۱۹۹